

بررسی مفهوم انسان کامل در مثنوی مولانا و مقایسه آن با مفهوم بودهیستوه در مکتب مهاییانه بودا

ولی الله ساکی^۱، مهررخ غضنفری^۲

^۱ استادیار دانشگاه پیام نور

^۲ محقق علوم آماری و اجتماعی

چکیده

از دیدگاه مولانا در مثنوی، صحنه گیتی هیچگاه از وجود انسان کامل و ولی الهی خالی نیست که متناسب با هر عصری، در شکل و صورتی متفاوت ظهور کرده و هدایت و ارشاد ابناء بشر را برعهده می‌گیرد. در میان اولیای الهی هم عصر، یک نفر قطب کامل وجود دارد که مقام و رتبه‌اش از دیگران بالاتر بوده و اولیاء جزء مطیع او هستند. اولیا و پیران الهی با تحمل مشقت‌های مسیر ریاضت و تهذیب، خویش را از نفسانیات رسته و در حق فانی گشته‌اند و به این دلیل مرجع هدایت و ارشاد راهروان راه طریقت شده‌اند. مولانا بر لزوم تبعیت و اطاعت محض از انسان کامل به عنوان اصل اساسی در سلوک عرفان تاکید دارد و معتقد است که سالک نوپا برحسب استعدادها و نیازهایش، محتاج اخذ دستور و تجویزات خاصی است که جز از دست پیر آزموده ساخته نیست. همچنین، واردات قلبی سالک و تفکیک سره از ناسره آنها نیازمند نظارت و سرپرستی شیخ است.

از دیگر سو، آموزه بودهیستوه در مکتب مهاییانه مانند دیدگاه مولانا مبتنی بر نجات و دستگیری رهروان بوسیله بودهیستوگانی است که خود به نجات رسیده‌اند اما مانند پیران و ابدال از حق به سوی خلق آمده و نجات آنها را وجهه همت خود قرار داده‌اند. بودهیستوها همچون پیران و شیوخ، برای نیل به این جایگاه، احوال و مقامات متعددی را پشت سر نهاده‌اند و شفقت و محبت، مبنای عمل ایشان می‌باشد.

البته انسان کامل و بودهیستوه در زمینه اعتقاد به وجود و یا عدم وجود خدای واحد با یکدیگر اختلاف دارند بطوریکه انسان کامل، موحدی خداپرست است و بودهیستوه در بهترین حالت معتقد به شخص بودا است. همچنین، انسان کامل در میان خلق زندگی می‌کند و حال آنکه بودهیستوگان اغلب دیده نمی‌شوند و با فاصله، به دستگیری رهروان و سالکان می‌پردازد. هرچند شباهت‌ها و تفاوت‌های بسیار دیگری نیز وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: انسان کامل، پیر، قطب، بودهیستوه، شفقت و محبت.

مقدمه

مفهوم انسان کامل یکی از محوری‌ترین و مهم‌ترین مفاهیم در میان ادیان آسمانی و نیز ادیان غیرآسمانی می‌باشد و در هر دو دسته از این ادیان و مذاهب، انسان کامل وظیفه دستگیری و راهنمایی سالکان و مبتدیان راه را برعهده می‌گیرند تا آنها را از پیچ و خم‌ها و پرتگاه‌های راه عبور داده و به سرمنزل مقصود یا همان رستگاری و نیز وصول به حق برساند. مولانا جلال‌الدین به عنوان یک عارف و شاعر و مهم‌تر از آن یک معلم اخلاق با استعانت از آموزه‌های دینی و عرفانی، مفهوم انسان کامل یا شیخ یا مرشد یا قطب و هر اسم دیگر که بنامیم را در مثنوی معنوی به خوبی و زیبایی تبیین نموده است. از دیدگاه مولانا، انسان کامل، واصل به حق بوده و برای دستگیری خلق و رهروان راه حق، کمر همت گماشته است. نکته دیگر اینکه پیر یا مرشد، خود مقامات متعدد را پشت سر نهاده و حال می‌خواهد تا افراد دیگر را بر حسب فطرت خود و وظیفه دینی به منزل مقصود برساند. در مکتب مهیانه بودا نیز همین مفهوم یعنی انسان کامل در قالب مقام بودهیستوه بیان شده است. بودهیستوها با وجود امکان حصول به رهایی فردی، وصول به نیروانا را جهت دستگیری نیازمندان و رهروان به تاخیر می‌اندازند. چراکه هدف آنها از میان برداشتن رنج‌ها و دردهایی است که انسان‌ها با آن دست به گریبان‌اند و مبارزه با رنج همان هدف نهایی بودا و بودهیستوها می‌باشد. دستگیری از خلق، به جهت شفقت عام و دستگیری بودهیستوها برای نجات جمیع ابناء بشر از درد و رنج می‌باشد. در این جستار، هرچند کوتاه و به اجمال، شباهت‌ها و تفاوت‌های انسان کامل مورد نظر مولانا و مفهوم بودهیستوه مهیانه مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به محوریت انسان کامل در ادیان و مکاتب مختلف، مقایسه‌ها و بررسی‌های فراوانی میان افراد و مکاتب مختلف به انجام رسیده است. اما آنچه در این جستار مورد اهمیت است، انتخاب عارفی چون مولانا که دارای مشرب عرفانی متساهل و نیز دیدگاه اخلاقی منحصر به فرد می‌باشد با مکتب مهیانه بودا که در زمینه نجات جمعی و شفقت عام دارای دیدگاه‌های اخلاقی و عرفانی مولانا جلال‌الدین می‌باشد و این مقایسه به روش استنادی و تحلیلی صورت پذیرفته است.

انسان کامل در مثنوی مولانا

از دیدگاه مولانا در مثنوی، صحنه گیتی هیچگاه از وجود انسان کامل و ولی الهی خالی نیست که متناسب با هر عصری، در شکل و صورتی متفاوت ظهور کرده و هدایت و ارشاد ابناء بشر را برعهده می‌گیرد.

پس به هر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

هم نهران و هم نشسته پیش رو (مثنوی ۸۱۵/۲) مهدی و هادی وی است ای راه جوی

این حقیقت معلول جایگاه خاص انسان کامل در بعد جهان‌شناسی مولوی است که ریشه دینی و روایی دارد. در این دیدگاه، همه موجودات از مجلای فیض انسان کامل پا به عرصه هستی گذاشته‌اند و به همین دلیل صحنه آفرینش، هیچگاه از وجود انسان کامل خالی نیست. زیرا قوام و بقای هستی، به وجود انسان کامل در عرصه خلقت بوده و با مرگ وی، جریان مستمر فیض الهی (که به وساطت او صورت می‌پذیرفت) قطع شده و کیان موجودات متلاشی می‌گردد. در میان اولیای الهی هم عصر، یک نفر قطب کامل وجود دارد که مقام و رتبه‌اش از دیگران بالاتر بوده و اولیاء جزء مطیع او هستند.

در میان صالحان یک اصلحیست بر سر توقیعیست از سلطان محیست

کان دعا شد با اجابت مقترن کفو او نبود کبار انس و جن (مثنوی ۲۶۲۲/۶)

اولیای الهی نیز مانند پیامبران دارای مراتبی هستند که به مرتبه ولی مطلق و کمال حق ختم می‌شود. مولانا این اختلاف مراتب را به تفاوت در مراتب نور و شدت و ضعف آن تشبیه کرده است.

او چو نور است و حرز جبرئیل او آن ولی کم از او قندیل او

زانک زین قندیل کم مشکاه ماست نور را در مرتبه ترتیب هاست

زانک هفتصد پرده دارد نور حق پرده هاشان نور دان چندین طبق

از پس هر پرده قومی را مقام صف اند این پرده هاشان تا امام (مثنوی ۸۱۹/۲)

انسان کامل، واسطه بین حق و ماسوای اوست و جامع جمیع مراتب نبوات و ولایات است. اولیا و پیران الهی با تحمل مشقت‌های مسیر ریاضت و تهذیب، خویش را از نفسانیات رسته و در حق فانی گشته‌اند و به این دلیل مرجع هدایت و ارشاد راهروان راه طریقت شده‌اند. مولانا در موارد متعدد ضمن تمجید و تکریم مقام شامخ اقطاب طریقت تاکید می‌کند که چنانچه توده مردم طالب هدایت‌اند باید از ایشان پیروی نموده و تسلیم محض اوامر ایشان باشند.

آنک از حق یابد او وحی و جواب هر چه فرماید بود عین صواب

همچو اسماعیل پیشش سر بنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده (مثنوی ۱/۲۲۵)

مولانا بر لزوم تبعیت و اطاعت محض از انسان کامل به عنوان اصل اساسی در سلوک عرفان تاکید دارد و معتقد است که سالک نوپا برحسب استعدادها و نیازهایش، محتاج اخذ دستور و تجویزات خاصی است که جز از دست پیر آزموده ساخته نیست. همچنین، واردات قلبی سالک و تفکیک سره از ناسره آنها نیازمند نظارت و سرپرستی شیخ است. از نظر مولانا، انسان کامل، پیامبر زمان خود است که برای دوری از فرو افتادن در دام خیالات و توهمات باید دست خویش را به دست ایشان سپرد و عقل ناقص خویش را با عقل کامل وی قرین نمود.

دست را مسپار جز در دست پیر حق شد است آن دست او را دستگیر

کو نبی وقت خویش است ای مرید تا از او نور نبی آید پدید (مثنوی ۵/۷۳۶)

انسان کامل راهنما و هادی مبتدیان طریقت است. انسان کامل با مجاهدت و ریاضت، منازل راه را طی نموده و به ظرایف، خطرات و آفات راه آشناست. لذا پای گذاشتن در این راه بدون هدایت ایشان، سرنوشتی جز ضلالت و هلاکت نخواهد داشت. انسان کامل عین هدایت است که جز به دستگیری و ارشاد وی شب تیره و ظلمات نفسانی به صبح روشن وصل منجر نخواهد گردید.

این دلیل راه رهرو را بود کو به هر دم در بیابان گم شود

پس همه خلقان چو طفلان ویند لازم است این پیر را در وقت پند (مثنوی ۲/۳۳۱۲)

انسان کامل هرچند در ظاهر مانند افراد دیگر است و از نظر جسمانی تفاوتی با سایر انسان‌ها ندارند؛ لیکن از جنبه معنوی و باطنی صاحب شخصیتی ویژه و ممتاز است که عموم انسان‌ها حتی از تصور حیات و کیفیات درونی ایشان عاجزاند. این مقام به دلیل وصول به مقام فنای در حق و خلیفه الهی و واسطه بودن میان مخلوقات با مبدا آفرینش حاصل شده است. مولانا، مقایسه حال انسان کامل و مبتدی را در حکایت مرد بقال و طوطی بیان داشته و تاکید می‌کند که قیاس مع الفارق خود با انبیا و اولیای الهی مایه تباهی و دوری از طریق حقیقت است.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته ی خوابیم و خور

این ندانستند ایشان از عمی هست فرقی در میان بی‌منتها (مثنوی ۱/۲۶۳)

بودهیستوه در مکتب مه‌ایانه بودا

واژه بُدهیستوه از دو جزء بودهی به معنای معرفت و ستوه به معنای جوهر و ذات تشکیل شده و معنای آن معادل است با: کسی که ذاتش معرفت کامل است. مفسری بودایی، ستوه را معادل ابهی پرایه (abhiprāya)، به معنای توجه و نیت دانسته است. از این رو، بُدهیستوه کسی است که توجهش معطوف به معرفت کامل است (L. Poussin, p. ۷۳۹) ; Radhakrishnan, Vol. I, p. ۶۰۰. (از این رو، معمولاً بُدهیستوه را بودای آینده یا کسی که در راه نیل به معرفت کامل است، می‌دانند. در آئین مه‌ایانه، این واژه به معنای موجود زنده‌ای است که در مسیر طولانی روشن شدگی یا بوداگی قرار گرفته و علیرغم امکان ورود به نیروانه، با امید هدایت و رهایی نیازمندان و طالبان، از سر اختیار از ورود به آن سرباز میزند.

تأکید خاص مکتب مهاییانه برآموزه بدهیستوه، با گرایش کلی و دیگر آموزه‌های این مکتب ارتباطی نزدیک دارد. به باور پیروان این مکتب، امکان رهایی و نجات به واسطه تلاش و نیروی فردی وجود ندارد و کمک یک منجی امری ضروری است و این همان وظیفه‌ای است که بدهیستوه به عهده دارد. (Radhakrishnan, PP. ۳-۶۰۲).

در آئین مهاییانه سه گروه به رسمیت شناخته شده‌اند. (Cf. Radhakrishnan, P. ۶۰۳):

- شرواکه‌ها (śravākas) یا نیوشندگان با ابزار پارسایی و زهد

- پرتیکه بوداها یا بودایان تنها و تکرار با ابزار معرفت

- بدهیستوه‌ها با ابزار عشق و اخلاص .

در یکی از متون بودایی، یعنی ابهی دهرمه کُشه و یا کهیا (abhidharmakośavyākhyā) در مقایسه ارهت و بدهیستوه، ویژگی‌های بدهیستوه چنین توضیح داده شده است: «آنها با کنار نهادن خودخواهی... محبت به دیگران را در خود پرورش می‌دهند، که این امر مولود و نتیجه شفتت است.. اما انسان عادی، یعنی پرتیکه و شراوکه، تنها در آرزوی رهایی، یعنی پایان رنج است.. اما انسان متعالی و والا، یعنی بدهیستوه به بهای رنج‌های شخصی، خواستار خوشی و سعادت و پایان قطعی رنج برای دیگران است... و پایان قطعی رنج یعنی بوداگی، به عنوان وسیله تحقق بخشیدن به خدمت دیگران (Quoted by P. Poussin, ۷۴۰). (تفاوت میان بدهیستوه و بودا، همچون رابطه دانه‌های ماسه با همه زمین، و یا گودالی آب با اقیانوس، و یا

حتی بیشتر است. (Quoted by Edward Conze, P. ۱۳۱).

نقد آرمان ارهت و حمایت از اندیشه بدهیستوه، یکی از ویژگی‌های مهاییانه است. از نظر مهاییانه، طریق ارهت طریقی است که شاخصه آن توجه به تمرکز نفسی برای رهایی شخص و کسب بصیرتی پائین‌تر از حد کمال به حقیقت اشیاء است، و روشن شدگی ارهت پائین‌تر از روشن شدگی بوداهاست. افزون بر این، پیروان مهاییانه آرمان ارهت را به لحاظ اخلاقی نیز مورد انتقاد قرار داده و سیر انفرادی در طریق بی‌نام و نشان ابدیت و رستگاری انفرادی را که از ویژگی‌های راه ارهت است، خودخواهانه و وسوسه شیطان ماره (Māra) دانستند. (Cf. Radhakrishnan, PP. ۶۰۰-۶۰۲).

در متون مهاییانه چنین بیان می‌شود که اگر خوب بنگریم، غایت اعمال دینی چیزی کمتر از دست یافتن به بینش جهانی، که توسط بودا به دست می‌آید، نیست؛ یعنی اینکه هدف اعمال دینی باید خود بوداگی باشد. علاوه بر این، آنها تأکید می‌کنند که در نهایت بی‌معناست که از رهایی یک فرد سخن بگوئیم، زیرا روشن شدگی به نحوی اجتناب ناپذیر مستلزم شفتت و خیرخواهی کاملاً نوع دوستانه برای دیگران است که حکم می‌کند دل نگران سعادت معنوی آنها باشیم. از منظر مهاییانه، همه کسانی که همچون بودا شاکیمونی در پی آنند که وظیفه دینی خود را با سوگند و نذر آغاز کنند تا بودا شوند و به نحوی خستگی‌ناپذیر برای روشن‌شدگی دیگران بکوشند، بدهیستوه هستند.

البته بودهی یا روشن شدگی و معرفت کامل، تنها منحصر به بوداها نیست. هر موجودی که به آزادی و نجات نایل می‌شود، چه به عنوان پرتیکه بوداها و یا به عنوان ارهت، می‌تواند به هدف خود برسد، مشروط بر اینکه شهود حقیقت در تصور خود، مفهوم وجود و لاجود، میل به وجود و لاجود، و غیره را نابود کند. اما بودهی بوداها نه تنها بهره‌مندی از حقیقت را که برای رستگاری اجتناب ناپذیر است، در برمی‌گیرد، بلکه همچنین علم مطلق، معرفت جهانی و در نتیجه قدرت مطلق را نیز شامل می‌شود. بوداهای کامل، این امتیاز منحصر به فرد و یگانه را مدیون تأملات طولانی (که به آنها بصیرت به اصول اشیاء و قدرت تسلط بر آنها را می‌بخشد) و فضایل بی‌انتهای شفتت و محبت خود هستند.

بدهیستوه‌های زمینی مثل سایر انسانها و در میان آنها زندگی می‌کنند و تفاوتشان با دیگران این است که از روی همدردی و شفتت نسبت به دیگران، رهایی آنها را بر صلاح خویش مقدم می‌دارند و صبورانه و در کمال از خودگذشتگی به تولدهای پیاپی تن می‌دهند، تا بدین وسیله در کنار موجودات رنج کش باشند و به رهایی آنها یاری رسانند .

اما بدهیستوه‌های آسمانی یا مهاستوه‌ها کسانی هستند که مراحل از کمال را طی کرده و به مقام ارهتی رسیده‌اند و در آستانه الحاق به نیروانه، با دغدغه رهایی دیگران، از رفتن به آن خودداری کرده‌اند. آنها نیز همچون بودایان آسمانی با حواس ظاهری

قابل احساس و ادراک نیستند. مهمترین این شخصیت‌های اسطوره‌ای عبارت‌اند از: اولکیتشورَه (Avalokiteśvara)، میتریه (Maitreya)، منجوشری (Manjuśrī)، کِشیتی گرنِبه (kṣtigarbha) و وَجَره‌پانی (Vajrapāni).
 بدهیستوه‌ها واسطه‌هایی هستند که موجبات وصول انسانها به رهایی و نیروان را فراهم می‌سازند. مهر بیکران به انسان‌ها و آرزوی رهایی و نیکبختی آنان صفت ویژه و برجسته بودهی ستوگان است که از احساس همدردی و باور به یکسانی ذاتی همه موجودات سرچشمه می‌گیرد. آنان در طول سالیان متمادی و نامتناهی اعمال معنوی و رفتارهای نیک، سرمایه‌ای عظیم و گنجینه‌ای از شایستگی‌ها و ارزش‌های دینی و معنوی را ذخیره کرده‌اند که می‌توانند آنها را آزادانه برای کمک به رهایی و رستگاری دیگران به آنها منتقل نمایند. البته با این انتقال، ذخیره خیر و خوبی بودهی ستوگان کاهش نمی‌یابد زیرا از همین کار نیز ثمرات نیک دریافت می‌دارند.

ساز و کار انتقال این فضایل و بهره‌های معنوی، در این سنت یکسان نیست، اما به طور کلی اعتقاد بر این است که در مقطع خاصی از مراحل سلوک، یک بدهیستوه می‌تواند در هر کدام از قلمروهای وجود به شکل و هیئت خاصی درآید و در آنجا آثار خیر و تأثیرات نیکو بر زندگی موجودات ساکن در آن، برجای گذارد. لذا بودای آینده باید در خدمت دیگران باشد و در جهت رشد و کمال آنها بکوشد.

ادوارد کونزه بوداشناس مشهور، فرازهایی از یک متن مهاییانی را که در آن به ویژگیهای بدهیستوه اشاره شده، در کتاب خود، متون بودایی در طول اعصار، ذکر کرده است. برخی از این ویژگی‌ها چنین‌اند:

«او به فراسوی همه آنچه دنیوی است رفته، اما از جهان خارج نشده است. او در جهان، دوره (ماموریت) خود را برای (تجربه) شلاق‌های جهان پی می‌گیرد اما از آلودگی‌های جهان اثر نمی‌پذیرد... همچون یک نیلوفر آبی که در آب می‌روید اما آغشته به آب نمی‌شود... ذهن او همچون آتش، مدام در کارهای خوب برای دیگران مشتعل است و عنان اختیار از دست داده... او به واسطه نیروی نفوذ پیشین خود (به حقیقت) و به دلیل آنکه همه تمایزات را پشت سر نهاده، دیگر برای هدایت موجودات زنده و بلوغ و شکوفایی آنها سعی و تلاش نمی‌کند (نیازمند چنین تلاشی نیست)... او دقیقاً کسی را که باید تعلیم ببیند و تربیت شود می‌شناسد و می‌داند چگونه و به چه وسیله (باید این کار صورت گیرد. بدون آنکه روی به سوی بگرداند، ذهن و روحش همیشه گشوده است... هنگامی که یک بدهیستوه به این مقام برسد، آنگاه تنها با ماموریت نجات موجودات، در این جهان است... کسی که در مسیر حقیقت به بالاترین بصیرت و شهود نایل شده است (Edward Conze, P. «۱۳۰-۳۱»).

نتیجه گیری و بررسی مقایسه‌ای

از مقایسه دو مفهوم انسان کامل و بدهیستوه می‌توان به شباهت‌های فراوانی بین این دو از نظر کارکرد اجتماعی و جنبه عرفانی پی‌برد. نخست آنکه هر دوی آنها برای نجات سالکان، رهروان و ابناء بشر خود را وقف می‌کنند. دوم آنکه این وقف و اختصاص خود نه از روی چشم داشت و امید توجه خلق، بلکه از نظر دلسوزی و شفقت نسبت به مردم می‌باشد. نکته دیگر این است که هم بدهیستوه‌ها و هم پیر و مرشد یا انسان کامل هر دو با پشت سر نهادن احوال و مقامات و طی ریاضت‌ها و سیر و سلوک به آستانه نیروانا یا وصول به حق در عرفان اسلامی قرار می‌گیرند. اما با میل و اختیار، خود را از این فیض عظمی محروم ساخته و به ارشاد و دستگیری سالکان می‌پردازند.

آنچه بیان شد، شباهت‌هایی چند بین دو مفهوم انسان کامل و بدهیستوه بود. بدیهی است که این دو مفهوم تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. منجمله در اعتقاد به مبدا کائنات، انسان کامل خود را پیرو خدای متعال دانسته و او را مبدا هستی می‌داند. حال آنکه بدهیستوه اعتقادی به وجود خدای متشخص ندارد و در بهترین حالت معتقد به شخص بودا است. همچنین در اغلب موارد بدهیستوه‌ها به صورت عینی و در قالب انسانی دیده نمی‌شوند. به عبارتی دیگر، آنها از فراز آسمانها به هدایت خلق مشغول‌اند. حال آنکه انسان کامل در میان خلق زندگی می‌کند و بی‌واسطه به ارشاد می‌پردازد.

منابع

۱. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی، به اهتمام و تصحیح رینولد آلن نیکلسون، تهران، سپهر.
2. L. Poussin, "Bodhisattva", in Encyclopedia of Religion and Ethics, James, Hastings (ed.) Edinburgh, Charles Scribner's Sons, ۱۹۸۰.
3. Conze, Edward (ed.), Buddhist Texts, New York, Harper and Row Publishers ۱۹